

بررسی تطبیقی دیدگاه‌های تاریخ‌نگاری اسکندربیک منشی و ملاجلال منجم یزدی

شهین فارابی*
مهری ادیسی**

چکیده

از جمله مشکلاتی که نقد تاریخ‌نگاری صفویه با آن مواجه است کمبود اطلاعات درباره زندگی‌نامه، روش‌ها، و دیدگاه‌های مورخان و واقعه‌نگارانی است که معمولاً از میان اهل دیوان برخاسته‌اند. در این پژوهش دو مورخ درباری دوره شاه‌عباس اول (۹۹۶-۱۰۳۸ ق)، اسکندربیک ترکمان، مؤلف تاریخ عالم‌آرای عباسی، با سیمت منشی و ملاجلال یزدی، مؤلف تاریخ عباسی، با سیمت منجم، که هر دو سی‌و‌اندی سال در خدمت شاه بوده‌اند، برگزیده شدند. دلایل این انتخاب معاصر بودن حیات شغلی این دو مورخ با یکدیگر، رویارویی با رویدادهای یک دوره زمانی مشخص، و ارائه گزارش‌های متفاوت آن‌هاست.

این مطالعه، با مقایسه تطبیقی سبک تاریخ‌نگاری و دیدگاه‌های هر یک از دو مورخ درباره موضوعات مشترک تاریخی مشخص، از جمله قیام خان‌احمد گیلانی، نجات جان شاه‌عباس در ۱۰۰۱ ق، و سفر پیاده شاه از اصفهان به مشهد در ۱۰۱۰ ق، به این سؤالات پاسخ خواهد داد: چه عواملی در سبک و دیدگاه‌های تاریخ‌نگاری هر یک از این مورخان مؤثر بوده است؟ با وجود تقارن زمانی، چرا موضوعات مشترک اندکی در آثارشان دیده می‌شود؟ در مجموع می‌توان بیان کرد دیدگاه‌های تاریخ‌نگاری هر یک از مورخان تحت تأثیر کمیت و کیفیت دانش تاریخ‌نگاری آن‌ها بوده و ویژگی‌های شغلی هر یک در نوع نگاه و درک آن‌ها از موضوعات مؤثر بوده است.

کلیدواژه‌ها: اسکندربیک منشی، بررسی تطبیقی تاریخ‌نگاری، ملاجلال منجم یزدی.

* استادیار گروه تاریخ، دانشگاه پیام نور (نویسنده مسئول) Sh_farabi@yahoo.com

** استادیار گروه تاریخ، دانشگاه پیام نور M_edrisi@pnu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۰/۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۳/۱۴

۱. مقدمه

بررسی تطبیقی دو کتاب تاریخی رسمی هم‌عصر که در زمان یک پادشاه و به نام او نوشته شده باشد، از منظر روش‌ها و دیدگاه‌های تاریخ‌نگارانه، از محدود موضوعاتی است که به دلیل مقایسه جزء به جزء همه روایات تاریخی آن‌ها با یکدیگر و تحلیل و تعمق در آن‌ها در حوزه تاریخ‌نگاری کم‌تر بدان پرداخته شده است. دو اثری که از جهات گوناگون تاریخ‌نگاری با یکدیگر مطابقت داده می‌شوند ضروری است از یک سنخ باشند. سنخیت تاریخ‌نگاری با یکدیگر مطابقت داده می‌شوند ضروری است از این نظر *تاریخ عالم‌آرا* و *تاریخ عباسی*، که در این مطالعه مقایسه و تطبیق داده می‌شوند، از این نظر است که هر دو اثر در زمان شاه‌عباس اول نوشته شده و نویسندگان آن‌ها، اسکندریک و ملاجلال یزدی، به ترتیب منشی و منجم دربار بوده‌اند. بدین ترتیب، می‌توان هر دو اثر را در زمره تواریخ رسمی به شمار آورد.

توجه به زندگی‌نامه نویسنده هر کتاب برای کسب اطلاعاتی درباره تفکرات سیاسی، مذهبی، و...، که بعضاً بر بعضی روایات تاریخی پرتو می‌افکند، بررسی تطبیقی این دو کتاب از لحاظ روش‌های تاریخ‌نویسی، سبک ادبی، دیباچه‌نویسی، و نیز مقایسه آن‌ها در برخی روایات مشترک، که به طور موردی انتخاب شده‌اند، مانند قیام خان‌احمد گیلانی، نجات جان شاه‌عباس در ۱۰۰۱ ق، سفر پیاده شاه از اصفهان به مشهد در ۱۰۱۰ ق، و نوع تصویرپردازی از شخصیت سیاسی شاه‌عباس عناوین موضوعات مشترک در دو کتاب است و در این مطالعه بررسی خواهد شد.

۲. زندگی‌نامه اسکندریک منشی

اسکندریک منشی ترکمان در ۹۶۹ ق متولد شد. در تأیید این مطلب لازم است بدانیم که اسکندریک در اثر معروف خود، *تاریخ عالم‌آرای عباسی*، زمانی که وقایع سال ۹۹۵ ق را شرح می‌دهد و از ملازمت خود در رکاب نواب جهانبانی، سلطان حمزه‌میرزای نوزده‌ساله، در دفع فتنه عراق خبر می‌دهد، خود را بیست‌وشش‌ساله معرفی می‌کند. بر این اساس، سال تولد وی سال ۹۶۹ ق است (اسکندریک منشی، ۱۳۷۷: ۱/۵۲۳). هرچند برخی محققان به‌اشتباه سال تولد او را ۹۶۸ ق ذکر کرده‌اند (Donzel, 1990: 130).

از فحوای مطالب *گلستان هنر*، نوشته قاضی احمد قمی، معلوم می‌شود که وی یکی از استادان برجسته اسکندریک منشی بوده است (حسینی قمی، ۱۳۵۲: ۵۴، ۵۵). طبق نظر سهیلی خوانساری، شباهت سبک نگارش اسکندریک به سبک نگارش قاضی احمد قمی

در خلاصه‌التواریخ دلیل دیگری است بر شاگردی او در محضر این استاد (اسکندریبک منشی، ۱۳۱۷: «ب»). میر محمدباقر داماد استرآبادی و مولانا محمدامین منشی (متبحر در فن خوش‌نویسی) از دیگر استادان اسکندریبک بوده‌اند و او همواره از محضر درس این استادان بهره‌مند بوده است (اسکندریبک منشی، ۱۳۷۷: ۳/۱۷۵۳).

اسکندریبک در آغاز جوانی «به اغوای کوتاه‌خردان دنیاپرست» از پرداختن به کسب «علوم متداوله» سر باز زد و به «علم سیاق» رغبت نمود (همان: ۱/ ۴)، اما پس از چندی، بنا بر روایت استادش، قاضی احمد قمی، هم‌صحبتی وی با برگزیدگان «علم انشا» و نویسندگی و نیز مطالعه متون آراسته به نظم و نثر سبب شد تا به علم انشا علاقه‌مند شود و سپس در «دفتر شریعات» به کتابت مشغول شد. سپس، در ۹۸۸ق، هنگامی که سلطان محمد خدابنده استیفای دفتر شریعات را به قاضی احمد واگذار کرد، اسکندریبک نیز به عنوان شاگرد تحت تعلیمات او به کار پرداخت (حسینی قمی، ۱۳۵۲: ۵۴، ۵۵). اسکندریبک سرانجام در ۱۰۰۱ق، در سی‌ودوسالگی، به سمت منشی‌گری شاه‌عباس نائل آمد و به نوشتن نامه‌های شاهی پرداخت (اسکندریبک منشی، ۱۳۷۷: ۲/ ۷۱۱). از همان زمان به بعد است که شهرت «منشی» به نام وی اضافه شد. حکم سلطنتی شاه‌عباس برای محمدابراهیم‌خان، که اسکندریبک منشی آن را نوشت (همان: ۲۹۶۱)، از جمله نامه‌های اوست. شایان ذکر است که بخش زیادی از نامه‌هایی که به خط اسکندریبک نوشته شده اکنون موجود نیست.

به نظر می‌رسد که انجام دادن وظایف یک منشی برای او تا حدی دشوار بوده است، زیرا هم‌زمان به نوشتن تاریخ نیز مشغول شد. در آن زمان او برنامه معینی در کارش نداشت. پس تصمیم گرفت وقت بیش‌تری به کارش اختصاص دهد (همان: ۱/ ۵؛ Quinn, 2000: 58).

۳. معرفی آثار اسکندریبک منشی

۱.۳ تاریخ عالم‌آرای عباسی

تاریخ عالم‌آرای عباسی از جمله تواریخ اختصاصی عصر صفوی است که اسکندریبک آن را بنا به درخواست شاه‌عباس اول نوشته است. نگارش این اثر در ۱۰۲۵ق شروع شد و در ۱۰۳۸ق، آخرین سال حیات شاه، خاتمه یافت. این اثر را، از نظر اهمیت مطالب آن، می‌توان به دو بخش تقسیم کرد: بخش نخست با شرح احوال شیوخ صفوی آغاز می‌شود و تا اواخر حکومت سلطان محمد خدابنده را در برمی‌گیرد. در این بخش مؤلف از منابع گوناگون و

روایات شفاهی بهره برده است؛ بخش دوم، که اسکندربیک خود در مقام منشی ناظر بسیاری از رویدادها بوده، از اهمیت بیش‌تری برخوردار است (خطیبی، ۱۳۷۷: ۸/۳۶۲).

این کتاب، به طور کلی، مشتمل بر یک مقدمه، دو صحیفه، دوازده مقاله، و یک خاتمه است (اسکندربیک منشی، ۱۳۷۷: ۱/۱۰-۱۲). شایان ذکر است که از دوازده مقاله آن فقط مقاله نخستین آن موجود است که متن موجود تاریخ عالم‌آرای عباسی را شامل می‌شود. این اثر تا کنون به زبان‌های مختلف ترجمه شده است، از آن جمله در ۱۱۴۲ق محمد نبی به دستور ابراهیم پاشا، صدر اعظم عثمانی، این کتاب را به زبان ترکی ترجمه کرد (خطیبی، ۱۳۷۷: ۸/۳۶۵)؛ راجر سیوری نیز در ۱۹۷۸ این کتاب را به زبان انگلیسی ترجمه کرد (Savory, 1978)؛ هر دو ترجمه در حال حاضر موجود است.

نسخه‌های بسیاری از تاریخ عالم‌آرای عباسی در کتاب‌خانه‌های مختلف دنیا موجود است؛ ویژگی‌های نسخه‌شناختی آن‌ها در فهرست نسخه‌های خطی فارسی احمد منزوی ثبت شده است. بر اساس نتایج مقایسه فهرست نسخ این تاریخ با فهرست نسخ دیگر تواریخ ایران دوره اسلامی، می‌توان بیان کرد که تاریخ عالم‌آرای عباسی در میان تواریخ ایران، پس از تاریخ جهانگشای جوینی، پرنسخه‌ترین تاریخ به شمار می‌رود (منزوی، ۱۳۴۰: ۶/۴۳۱۵-۴۳۰۶، ۴۳۵۵-۴۳۶۰).

از دیگر آثار اسکندربیک منشی می‌توان به ذیل تاریخ عالم‌آرای عباسی و مجموعه منشآت با عنوان کتاب ترسل من منشآت خواجه اسکندربیک منشی اشاره کرد.

۴. زندگی‌نامه ملّاجلال منجم یزدی

ملّاجلال، ظاهراً، از نوادر منجمانی است که در دوره صفوی به تاریخ‌نویسی نیز پرداخت. تاریخ ولادت او به درستی معلوم نیست. نخستین اطلاعات درباره احوال ملّاجلال در روایت پسرش، ملّاکمال، دیده می‌شود. ملّاجلال تا پیش از پیوستن به شاه‌عباس در خدمت خان‌احمد گیلانی، والی بیه پیش، بود. در ۹۹۴ق، بنا به رسم پرده‌داری، خان‌احمد او را نزد عباس میرزا فرستاد. عباس میرزا، به احتمال زیاد، ملّاجلال را به دلیل کاردانی نزد خود نگاه داشت و مانع بازگشت او شد (ملّاکمال، ۱۳۳۴: ۵۲). در واقع، ملّاجلال از زمان انتصاب عباس میرزا به فرمان‌روایی خراسان در ۹۹۴ق به او پیوست و تا پایان عمر خود (۱۰۲۹ق) در خدمت او از جای‌گاه ویژه‌ای برخوردار بود (یزدی، ۱۳۶۶: مقدمه مصحح، ۱۲). به طور کلی، خاندان یزدی از زمان شاه‌عباس اول تا اواخر پادشاهی شاه‌عباس دوم، با سمت منجمان دربار، از احترام خاصی برخوردار بودند.

دکتر علی اصغر مصدق رشتی بر آن است که با مطالعه مشخصه‌های معمول زندگی حرفه‌ای دیوانیان در تاریخ ایران دوره میانه، هم چون دیگر ارباب حرف در جامعه ایران، موضوع توارث را در زندگانی حرفه‌ای آن‌ها نشان دهد. خاندان جلال‌الدین محمد منجم یزدی نمونه معمول خاندان دیوانی روزگار صفویان است که تا سه نسل به دو حرفه نجوم و تاریخ‌نگاری پرداختند و آثار خود را تا حدودی با سبک و سیاقی متفاوت در تاریخ‌نگاری این دوره بر جای گذاشتند (مصدق رشتی، ۱۳۷۹: ۴).

در ۹۹۹ق، بر اساس پیشینه آشنایی ملّا جلال با خان احمد گیلانی، ملّا جلال از سوی شاه عباس مأموریت یافت تا دختر خان احمد را برای صفی میرزا خواستگاری کند. با وجود شبهاتی که در ذهن خان احمد درباره نیت شاه به این خواستگاری وجود داشت، بر اساس همان زمینه‌های مناسب فیما بین، موفق به اجرای مأموریت خود شد (یزدی، ۱۳۶۶: ۱۰۸، ۱۰۹).

پرسش شاه از ملّا جلال درباره چگونگی غلبه حسین خان شاملو بر سپاه دولتیار و تسخیر قلعه‌ای در کنار رودخانه سمرق گزارش دیگری است که او به نقش خود، به عنوان منجم، اشاره می‌کند. او پس از مطالعه و بررسی رمل چنین پاسخ داد: «غلبه حسین خان بر او در نظر من بسیار دور می‌نماید» (همان: ۱۱۰). در ادامه، شاه پرسید: «اگر اردو در این جا باقی بماند، بی‌توقف قلعه تسخیر خواهد شد؟» او در پاسخ می‌نویسد: «چون رمل و طالع مسئله و اصل طالع هر سه به خیر به تسخیر بود گفتم روز دوشنبه نهم رمضان المبارک فتح می‌شود» (همان). با خواندن کامل این گزارش در پایان مشخص می‌شود که این پیش‌بینی نجومی بسیار دقیق بود و به وقوع پیوست. در اواخر همان سال ۹۹۹ق، هنگامی که شاه عباس قصد ورود به خراسان را داشت، ملّا جلال منجم، طبق پیش‌بینی خود، که «اگر شاه عالم پناه متوجه خراسان می‌شد ... نواب کلب آستان علی را عارضه‌ای دست می‌دهد» (همان: ۱۱۱، ۱۱۲)، مانع ورود او شد. این پیش‌بینی او نیز به درستی به وقوع پیوست و شاه با ورود به خراسان دچار عارضه‌ای شد که هرچند بهبود یافت، این واقعه سبب بروز شورش‌هایی در سرحدات مرزی شد (همان).

همان طور که پیش‌تر اشاره شد، اسکندربیک منشی و ملّا جلال منجم هر دو معاصر بوده‌اند و با سپری شدن زندگی هر دو در دربار قطعاً مراودات و مناسبات شغلی با یکدیگر داشته‌اند و انتظار می‌رود در کتاب خویش از یکدیگر یاد کرده باشند. اما، برخلاف ملّا جلال، که در تاریخ عباسی هیچ نامی از اسکندربیک به میان نیاورده، اسکندربیک در بخش‌های مختلفی از کتابش از ملّا جلال آن هم به نیکی یاد کرده است: در گزارشی که اسکندربیک

درباره فتوحات شاه‌عباس در آذربایجان در ۱۰۱۲ ق ارائه می‌دهد به ملّا جلال با لفظ «جناب مولانا جلال‌الدین محمد منجم یزدی» اشاره می‌کند (اسکندریک منشی، ۱۳۷۷: ۲/ ۱۰۲۹). در جایی دیگر وقتی درباره سفر شاه‌عباس از اصفهان به مشهد با پای پیاده سخن می‌گوید اشاره می‌کند که در این سفر،

عمده‌المنجمین مولانا جلال یزدی منجم سرکار خاصه شریفه حساب آن را نگاه می‌داشت که مشخص شود که هر روز چه مقدار از راه طی می‌شود و نیز معلوم گردد که از صفهان تا مشهد مقدس چند فرسخ شرعی است و اردوی معلی به قاعده مقرر کوچ کرده منزل به منزل می‌رفت (همان: ۹۸۳).

۵. بررسی تطبیقی روش‌های تاریخ‌نویسی در تاریخ عالم‌آرای عباسی و تاریخ عباسی

روشی که به طور چشم‌گیر و منظم در بخش عمده کتاب تاریخ عالم‌آرا (از سال ۹۹۶ تا ۱۰۳۸ ق) و هم‌چنین ذیل تاریخ عالم‌آرا مشاهده می‌شود «سال‌نامه‌نگاری» است. این روش خاص اسکندریک و آثار او نیست. بسیاری از مورخان ایران دوره اسلامی نیز آثار خود را بر این اساس نوشته‌اند. اسکندریک سال‌های ترکی و ایرانی را تقریباً نزدیک به هم می‌داند و بیان می‌کند که هر سال که با نوروز شروع می‌شود و با نوروز بعد پایان می‌یابد در میان ترکان و اهل عجم (ایرانیان) تقریباً مشترک است. اما، تاریخ اعراب (هجری قمری) موافق این دو نیست، زیرا ماه محرم «در عرض سال ترکی واقع می‌شود.» پس وی چون نمی‌خواهد با مطابقت سال‌های ترکی و هجری اختلاف زمانی پیش آید، ملاک سال‌ها را سال ترکی قرار می‌دهد تا هم فهم آن بر ایرانیان ساده باشد و هم اختلاف زمانی به وجود نیاید (همان: ۵۹۰-۵۹۱). در برخی موارد، از جمله جنگ‌هایی که اسکندریک نیز در آن حضور داشته، علاوه بر سال، تاریخ روزها نیز جزء به جزء ذکر شده است (همان: ۱۱۶۶).

هر سال، در تاریخ عالم‌آرا، معمولاً با توصیفات زیبای ادبی درباره جشن و سرور نوروزی - که مقارن با سال‌روز تاج‌گذاری شاه‌عباس است - آغاز می‌شود و با ذکر متوفیات آن سال پایان می‌پذیرد. با وجود این که اسکندریک سعی کرده این روال منطقی و منظم را در سراسر اثر خود به طور یکسان رعایت کند، در بخش‌های مختلف کتاب بی‌نظمی‌هایی در سبک سال‌نگاری او مشاهده می‌شود، مثلاً فوت خان‌احمد گیلانی در استانبول (همان: ۸۴۳) ضرورتاً باید ذیل عنوان متوفیات سال ۱۰۰۵ ق آورده می‌شد یا انتظار می‌رفت فصل خاصی به شرح واقعه مرگ سلطان محمد خدابنده در ۱۰۰۴ ق

(همان: ۸۲۰)، به جای قرار گرفتن در بخش مربوط به متوفیات آن سال، اختصاص می‌یافت، زیرا اسکندربیک شرح مرگ شاهان صفوی را از سایر متوفیات ممتاز کرده است. اسکندربیک، هم‌چنین، گاهی ناگزیر است، بنا بر اقتضای سخن، قضایای سال گذشته و نو را به یک‌دیگر متصل کند (همان: ۱۲۱۲). بنابراین، نباید انتظار داشت که با پایان یافتن یک سال شرح ماجراهای آن سال هم پایان یابد. این روش سبب شده است که ادوارد براون سخت بر اسکندربیک خُرده بگیرد (براون، ۱۹۳۰: ۴/۱۰۷).

کتاب ملأجلال‌الدین محمد منجم یزدی نوعی واقعه‌نگاری است که در قالب سال‌نامه‌نگاری ارائه شده است. نظر به اهمیت برخی وقایع منتخب در این سال‌نامه‌نگاری، گاهی این وقایع منتخب به صورت روزانه تدوین شده است. انتخاب این قالب برای تدوین وقایع، سوای بدیع بودن آن در تاریخ‌نگاری جهان ایرانی، که بعدها نمونه‌های بیش‌تری از آن پدید آمد، نه تنها توضیح جزئی‌نگرانه مورخ را ارائه می‌دهد، بلکه شناخت وقایع را بیش از قالب‌های پیشین تاریخ‌نگاری برای شناخت و تدقیق آن میسر می‌سازد. از این‌رو، این اثر جزو نخستین واقعه‌نگاری‌های روزانه‌ای است که تاکنون به دست آمده است (مصدق رشتی، ۱۳۷۹: ۵). در این سال‌نامه‌نگاری - که به دلیل ذکر روزها و وقایعی که در هر روز رخ داده حکم «روزنامه» یافته و به «روزنامه ملأجلال» معروف است - طول مدت برخی مسائل بسیار دقیق ذکر شده؛ به طوری که کم‌تر مورخی تاریخ‌ها را چنین با دقت ذکر می‌کند، از باب نمونه مدت حکومت عباس میرزا را در هرات «شش سال و پنج ماه و دوازده روز» ذکر می‌کند (یزدی، ۱۳۶۶: ۲۲).

این دو تاریخ با وجود این که هر دو بر اساس سال‌نامه‌نویسی نوشته شده‌اند، تاریخ وقایع در آن‌ها با یک‌دیگر متفاوت است. به بیان روشن‌تر، در تاریخ عباسی سال هر واقعه یک سال پیش‌تر از تاریخ عالم‌آرای عباسی است، مثلاً شرح سفر شاه‌عباس به شیراز و افتادن او از اسب در تاریخ عالم‌آرا سال ۹۹۹ ق و در تاریخ عباسی سال ۹۹۸ ق ثبت شده است. یا تاریخ تعیین حاتم‌بیک به منصب وزارت در تاریخ عالم‌آرا سال ۱۰۰۰ ق و در تاریخ عباسی سال ۹۹۹ ق ثبت شده است. در برخی نمونه‌ها، از جمله واقعه طغیان علی‌خان در گیلان، این اختلاف به دو سال می‌رسد. بدین مفهوم که در تاریخ عالم‌آرا سال ۱۰۰۳ ق و در تاریخ عباسی سال ۱۰۰۱ ق برای این واقعه ثبت شده است. به نظر می‌رسد علت این اختلاف در دو کتاب این است که ملأجلال یزدی منجم بود و سال‌هایی که در کتابش بیان کرده بر اساس محاسبات نجومی است. اما، اسکندربیک منشی در این مرتبه نبوده و سال‌هایی که ذکر کرده بر اساس متون دیوانی یا منابع خبری دیگر بوده است.

۶. بررسی تطبیقی سبک ادبی تاریخ عالم‌آرا و تاریخ عباسی

ملک‌الشعراى بهار عصر صفویه را به طور عمومى عصر انحطاط ادبى ایران مى‌داند. وی بر آن است که نثر در دوره صفویه کودکانه و نازیباست (بهار، ۱۳۷۰: ۲۸۷، ۲۸۸). اما، کتاب *عالم‌آرای عباسی* از حیث زیبایی لفظ، نثر زیبا، و ذکر وقایع و نکات تاریخی اهمیت و شهرت فراوانی یافته است. اسکندریک خود در کتاب خویش اشاره می‌کند که از لفاظی و به کار بردن صنایع ادبی اجتناب کرده است (گروهی از نویسندگان، ۱۳۶۱: ۱۸۴)، با وجود این، صنایع لفظی و تکلفات در آن دیده می‌شود؛ با آن‌که به طور قطع با علوم ادبی و سبک نثرنویسی مرسوم آن زمان آشنا بود. مجموع این خصوصیات موجب رواج و شهرت کتاب او شده است (همان).

ملّاجلال وقایع تاریخی را با زبانی ساده هم‌راه با لغات و ترکیبات مناسب به رشته تحریر کشیده است (نصیری، ۱۳۸۶: ۷۴). همین کاربرد لغات و ترکیبات مناسب سبب شده روزنامه ملّاجلال به صورت مجموعه‌ای تاریخی، ادبی، و اجتماعی درآید. عبارات کتاب بسیار روان و ساده است و مؤلف هیچ‌گاه در صدد عبارت‌پردازی به شیوه‌های مرسوم آن زمان نبوده است (یزدی، ۱۳۶۶: مقدمه مصحح، ۱۳). او در ۱۱۰ صفحه از کتابش ۳۵۰ بیت شعر آورده که هریک ماده تاریخ است و تاریخ واقعه‌ای را مشخص می‌کند. برخی از این اشعار سروده خود اوست (همان).

در مجموع، اگرچه انشای این کتاب ساده و روان است و اشعاری هم به تناسب در کتابش به کار رفته و از این دو جنبه مشابه کتاب *تاریخ عالم‌آرای عباسی* است، یک نکته از نظر انشایی باعث تمایز آن‌ها از یک‌دیگر می‌شود: نخست این‌که سبک انشای اسکندریک، در عین سادگی و روانی، متنی منشیانه است. اسکندریک سعی می‌کند از به کار بردن لغات و اصطلاحات عامیانه و تحت‌اللفظی اجتناب کند، اما این موضوع در *تاریخ عباسی* گاه رعایت نشده است. نکته دیگری که باعث تمایز انشایی آن‌ها می‌شود کاربرد لغات و اصطلاحات نجومی در *تاریخ عباسی* است که در *عالم‌آرا* مشاهده نمی‌شود و همین مسئله موجب می‌شود خوانندگانی که با اصطلاحات نجومی آن زمان آشنایی لازم ندارند احساس کنند که نثر ملّاجلال در عین سادگی به یک‌باره به سمت تکلف گرایش پیدا کرده است.

۷. بررسی تطبیقی دیباچه‌نویسی در تاریخ عالم‌آرا و تاریخ عباسی

سه ویژگی بارز و معمول در دیباچه متون صفوی عبارت است از: مقدمه مذهبی؛ اطلاعاتی

درباره نویسنده؛ و اطلاعاتی درباره خود اثر. از لحاظ ادبی، هم‌چنین، مورخان این دوره تمایل داشتند که مهارت‌های ادبی خود را بیش‌تر در بخش دیباچه کتابشان به نمایش بگذارند، زیرا شروع متن به هر میزان زیباتر و به آیات و احادیث قرآنی بیش‌تر مزین باشد دیدگاه خواننده تا پایان متن به شکل مثبت شکل می‌گیرد و تا پایان متن بر همان اساس خواهد بود؛ به طوری که چه بسا کاستی‌های آن اثر دیده نشود. این در حالی است که در نظر بگیریم اولین خواننده این متون شاه و اهل دربار باشند.

اسکندریک مطلع یا دیباچه خود را با حمد و ثنای پروردگار و وصف عظمت و جلالت پیامبر (ص) و ائمه معصومین (ع) آغاز می‌کند (اسکندریک منشی، ۱۳۷۷: ۳/۱). سپس، درباره هدف خود از نگارش تاریخ عالم‌آرا سخن می‌گوید. وی هدف اصلی خویش را صراحتاً چنین بیان می‌کند:

غرض اصلی از تسوید این اوراق صادرات احوال خجسته‌مآل آن حضرت و قضایایی که در طی احوال گرامی آن حضرت از روز ولادت تا عروج بر معارج دولت روی داده باشد (همان: ۹).

وی در این بخش قصد داشت وقایع دوره شاه‌عباس را از روز ولادت او گزارش کند، در حالی که چنین اتفاق نیفتاد و گزارش شرح کودکی او مانند آنچه در تاریخ عباسی ملأجلال آمده ذکر نشده است. در واقع، می‌توان گفت تاریخ عباسی یگانه کتابی است که در آن دوران کودکی شاه، هرچند خلاصه، آمده است و این از مزایای تاریخ عباسی به شمار می‌رود. اسکندریک در ادامه می‌نویسد:

و همت بر آن مقصوداتی که هر گاه طبع اشرف آن حضرت مایل اتمام این نسخه شریفه باشد در هنگام مجال داستان به داستان به معرض عرض درآورده. اگر تاریخ خلاف واقعی بر عمد بر قید کتابت درآمده باشد، به گزلق راستی محو نماید (همان: ۹-۱۰).

معلوم نیست که شاه‌عباس واقعاً چنین کاری انجام داده باشد، اما به نظر می‌رسد اسکندریک با طرح این مطلب بر نقش پذیرفته‌شده پادشاه در تألیف وقایع‌نگاری‌های درباری اشاره می‌کند. مانند دیگر مورخان این دوره، مقدمه کتاب اسکندریک با معرفی فهرست مطالب آن خاتمه می‌یابد. گرچه تاریخ عالم‌آرای عباسی بسیاری از بخش‌های مرسوم یک دیباچه سنتی، مانند عبارات ستایش‌آمیز و بحث درباره زندگی مؤلف و ذکر انگیزه و روند تألیف اثر و طرح محتوای کتاب را در بر دارد، جنبه منحصربه‌فرد آن توضیحات او درباره روش تألیف کتابش است (کویین، ۱۳۸۷: ۶۶).

مقدمه تاریخ عباسی آمیخته با اطلاعات نجومی و در عین حال بسیار کوتاه و مختصر است. در این مقدمه ملّا جلال چنین بیان می‌کند:

معلوم باشد که چون آفتاب وجود با وجود او از مطلع ولادت فرخنده آثار طالع گشت ماه غره عالم‌افروزش در شب غره ماه نهم از سال و غره هشتم از ماه دهم از برج حوت پدیدار و لامع گشت. چون وقتی بود که طالع مکان و طالع زمان ولادت به تثلیث یک‌دیگر ناظرند ... چون زیاده از این گفتن موجب اطناب و عدم رضای صاحب است، به این قدر اختصار رفت. امید که از خطا مصون و بر صواب مقرون باشد (یزدی، ۱۳۶۶: ۱۷، ۱۸).

همان طور که ملاحظه می‌شود، دیباچه کتاب تاریخ عباسی تفاوت‌هایی چند با دیباچه تاریخ عالم‌آرا دارد که به اختلاف دیدگاه‌های آن دو از لحاظ شغلی و تأثیر این تفاوت‌ها بر تاریخ‌نویسی آن‌ها برمی‌گردد. دیباچه یزدی بسیار کوتاه و متناسب با حجم کم کتابش است. او در این بخش، به شرایط و انگیزه‌ای که باعث تألیف کتابش شده هیچ اشاره‌ای نمی‌کند، چون اصلاً از ابتدا همانند اسکندریک قصد نوشتن یک کتاب تاریخ درباری را نداشته است، بلکه او فقط منجمی بود که می‌خواست بررسی‌های نجومی و مشاهدات نجومی خود را بیش‌تر بر اساس سعد و نحس ایام برای شاه‌عباس به صورت سالانه ثبت کند تا شاید بتواند شاه را از گزند خطرهای محفوظ نگاه دارد. این دیباچه از منظر مشروعیت نیز درخور بحث است؛ بدین معنی که یزدی در این بخش از مهارت و تخصص حرفه‌ای خویش در علم نجوم برای افزایش مشروعیت شاه‌عباس استفاده کرده است.

۸. بررسی تطبیقی موضوع تصویربرداری شخصیت سیاسی شاه‌عباس اول در تاریخ عالم‌آرا و تاریخ عباسی

تاریخ عالم‌آرای عباسی تاریخ شاهی است و بدیهی به نظر می‌رسد اگر اسکندریک (در مقام منشی و ملازم خاص شاه‌عباس) اخبار و روایات را به گونه‌ای بنویسد که خوشایند شاه باشد. او در بخش‌های مختلف کتاب خود برای شاه دعا می‌کند:

امید که زمان دولت سعادت پیوندش به ظهور حضرت صاحب‌الامر متصل بوده، انوار معدلتش بر بسیط عرصه گیتی گسترده باد و قواعد قصر خلافتش از اختلال حوادث دوران مصون بوده، بهار دولتش را آفت خزانی مرصاد (اسکندریک منشی، ۱۳۷۷: ۲ / ۵۸۹ - ۵۹۰).

این نوع دعاها نشان‌دهنده رواج فرهنگ مدیحه‌سرایی درباره شاه‌عباس است؛ از بعضی حکایات ثبت‌شده در تاریخ عالم‌آرا از جمله داستان «وزن کردن مولانا شانی تکلو با زر»،

«مطایبه شاه در مورد وزن کردن مولانا عجزی تبریزی با سرگین در قزوین» (همان: ۸۱۸-۸۱۹)، و «آراسته شدن این تاریخ به اشعار مداحانه درباره شاه» نیز چنین نتیجه‌ای برداشت می‌شود. مؤلف تاریخ عالم‌آرا، با نادیده گرفتن ضعف‌ها و اشتباهات سیاسی شاه‌عباس، او را بزرگ‌ترین شاه صفوی نشان می‌دهد که البته با واقعیت تاریخی هم‌خوانی دارد. شاه‌عباس به دلیل ترویج مذهب شیعه، به‌ویژه اخلاص نسبت به ائمه اطهار، بر شاهان پیش از خود برتری دارد؛ در تأیید این مسئله شایان ذکر است که شاه در یکی از سفرهای خود در ۱۰۱۰ق از اصفهان با پای پیاده به زیارت مقدس امام هشتم (ع) مشرف شد. اسکندریک، در این بخش، برای خالص‌تر جلوه دادن زیارت شاه‌عباس، آن را با پیاده‌روی هرقل از قسطنطنیه به بیت‌المقدس برای زیارت مقایسه می‌کند.

شاه اگرچه در جنگ‌های مداوم پنج‌ساله و ... حضور فعالانه داشته و شجاعت و فداکاری او از پادشاهان جنگ‌جویی هم‌چون تیمور گورکان نیز درخشان‌تر بوده (همان: ۱۲۳۸)، طبعش همواره مایل به صلح و آرامش بوده است. در همه مواردی که در تاریخ عالم‌آرا شرح فتح قلاع به میان آمده، همه تلاش شاه بر آن بود که آن قلاع را بدون جنگ و خون‌ریزی به دست آورد (همان: ۱۱۷۰-۱۱۷۲، ۱۲۲۴، ۱۲۲۵).

سیاست شاه در برخورد با امرا و مخالفان داخلی نیز به گونه‌ای است که جز در موارد معدود، از جمله مجازات سخت شرف‌الدین ساوری در گیلان، که به سبب هتک حرمت نوامیس در ۱۰۰۷ق رخ داده بود (همان: ۹۴۰، ۹۴۱)، یا انتقام‌جویی از جمعی از نمک‌به‌حرامان، پس از فتح گنجه در ۱۰۱۵ق (همان: ۱۱۶۸)، از گناه دیگر مخالفان، به دلایل گوناگون، درمی‌گذشت. انگیزه اسکندریک از شرح برخورد شاه با شورشیان، هم‌چون کامران (همان: ۷۸۶)، اسکندر سلطان (همان: ۱۳۴۲)، شیرینگ مگری (همان: ۱۷۱۷/۳)، فقط به تصویر کشیدن رحم و شفقت بسیار شاه است. برخورد ملایم او با بعضی امرای ازبکی در ۱۰۱۱ق (همان: ۱۰۱۳) یا منهزمان سپاه دشمن در واقعه فتح قندهار در ۱۰۳۱ق (همان: ۱۶۱۱) نیز از این قبیل است. اسکندریک از سایر موضوعات، هم‌چون گرد آمدن آهوان به گرد شاه در واقعه شکار (رادکان)، چنین تعبیر می‌کند که گویی حیوانات نیز به رحم و شفقت ایشان امید دارند (همان: ۹۳۱/۲). به نظر می‌رسد این مورد به نوعی شبیه‌سازی با داستان آهو و امام رضا (ع) و ایجاد مشروعیت برای شاه‌عباس باشد.

در تاریخ عالم‌آرا شاه‌عباس، هم‌چنین، نمونه‌الای گشاده‌دستی و مهربانی است. اسکندریک مواردی را گزارش می‌دهد که نشان‌دهنده بخشندگی‌های شاه در میان طبقات گوناگون جامعه است؛ وی درباره این ویژگی شاه در سامره در ۱۰۳۳ق چنین می‌نویسد:

کل سکنه آن مکان متبرک را از مذکر و مؤنث، حتی اطفال و کودکان شیرخواره، به شماره درآورده و هریک را نصیبی و قسمتی دادند (همان: ۳/ ۱۶۸۰).

شاه به وقت عشرت‌طلبی نیز لحظه‌ای از امور ملک‌داری غافل نبوده است (همان: ۲/ ۶۳۷، ۶۳۸). سیاست‌ها و نقشه‌های او، به قول اسکندربیک، نوعی «مصلحت‌نهمانی» است که دیگران از اسرار آن خبری ندارند (همان: ۹۱۰). لشکرکشی‌های شاه هیچ‌گاه مانع توجه او به فضلا و دانش‌مندان نبوده است. ملاقات شاه با میرزای فصیحی هروی در هرات و شرط‌هم‌راهی او با شاه به سوی عراق از این قبیل است (همان: ۳/ ۱۶۳۹).

با مرگ شاه‌عباس در ۱۰۳۸ ق تاریخ عالم‌آرا نیز پایان یافت و اسکندربیک با نوشتن ذیلی بر این تاریخ قصد داشت وقایع زندگی شاه‌صفی را نیز ثبت کند، اما ظاهراً، به دلیل کهولت سن و ناتوانی، فقط وقایع پنج‌ساله اول زندگی او را نوشته است. او در این زمان اگرچه شاه‌صفی را ولی‌نعمت خود می‌داند و به دعاگویی و مدح او نیز پرداخته (همان: ۱۸۲۲)، تصویری که از شخصیت او در این پنج سال نشان می‌دهد چندان روشن نیست.

در تاریخ عباسی، هم‌چون تاریخ عالم‌آرا، نویسنده می‌کوشد صفاتی از جمله نیک‌سیرتی، بخشنده بودن، و گذشت و فداکاری شاه‌عباس اول را در مقابل دوست و دشمن به منظر بینندگان برساند. بخشیدن یک اسب به هم‌راه مبلغ درخور توجهی پول به یک مرد در راه‌مانده - که ملّاجلال از آن به عنوان کرامات شاهی یاد می‌کند (یزدی، ۱۳۶۶: ۱۸۶) - یا موقوفات شاه و درآمدهای حاصله از آن، که به مستحقان بخشیده شد و ملّاجلال به طور بسیار دقیق میزان هریک از آن‌ها را گزارش می‌کند (همان: ۳۴۰)، از این قبیل موارد است. تأکید بر چنین رویکردی در مورد رفتارهای مثبت شاه، همان‌گونه که در مثال‌های گوناگون دیدیم، در هر دو کتاب یکسان است.

از جمله تفاوت‌های تصویر شاه‌عباس در دو کتاب مورد بحث این است که در کتاب تاریخ عباسی شاه‌عباس شخصیتی معرفی شده که همواره از او کرامات شاهی سر می‌زند و همواره در لحظات حساس و خطرآفرین حوادث گوناگون به شکل معجزه‌آسایی از خطر مرگ یا آسیب‌های جدی نجات می‌یابد. ممانعت ملّاجلال از ورود شاه به خراسان در ۹۹۹ ق به خراسان (همان: ۱۱۱، ۱۱۲) و به تخت سلطنت نشانیدن یکی از ملاحده به نام یوسف ترکش‌دوز به جای شاه‌عباس (همان: ۱۲۲) از جمله این موارد است. این وقایع گزارش شده به پیش‌بینی‌های نجومی ملّاجلال برمی‌گردد؛ بدین معنی که او با طالع‌بینی‌های دقیق خود وقوع آن حادثه را از قبل پیش‌بینی می‌کند و به شکل‌های گوناگون شاه را از این خطرها بر حذر می‌دارد. در بیش‌تر این مطالب، دیگر ظاهراً پیش‌بینی‌های نجومی به آن

وقایع ارتباط ندارد، بلکه تصویر شاه در این کتاب تصویر انسان پاک و وارسته‌ای است که یا دعاها و راز و نیاز او با خداوند در همان لحظه مستجاب می‌شده یا از معجزات الهی در همان لحظه بهره‌مند می‌شده است. دعای شاه درباره قطع برف سنگین زمستانی و برچیده شدن موانع در ۱۰۰۶ ق (همان: ۱۹۱)، شکسته شدن و ریزش توده عظیمی از یخ بر روی شاه، که ملأجلال آن را به گونه اغراق‌آمیزی «قریب به سی هزار من برف یخ‌بسته» می‌داند، و جان به در بردن شاه «به یمن اقبال بی‌زوال شاهی» در ۱۰۱۷ ق (همان: ۳۴۳)، زمین خوردن شاه از روی اسب در هنگام بازی چوگان در ۱۰۱۷ ق، و آسیب ندیدن شاه (همان: ۳۵۳) از جمله این موارد است.

درباره تلاش ملأجلال در به تصویر کشیدن شخصیت شاه‌عباس در کتاب *تاریخ عباسی* باید اضافه کرد که وی دائماً از کرامات شاهی صحبت می‌کند. این کرامات یا به یاری خداوند در مواقع مختلف و حساس به یاری شاه آمد یا این که خود او صاحب کرامت است. مسح دست شاه بر پای کودک شش‌ساله‌ای که به دلیل بیماری قادر به راه رفتن نبود و بهبودی کودک از جمله این موارد است (همان: ۳۶۱).

آن‌چنان که در بخش‌های مختلف کتاب *تاریخ عباسی* ملاحظه می‌شود، به نظر می‌رسد که میزان ملازمت یزدی در رکاب شاه، به عنوان منجم، و در نتیجه میزان اعتماد شاه به او بیش از اسکندربیک، به عنوان منشی، بوده است، زیرا اسکندربیک فقط در ایامی با شاه ملاقات می‌کرد که شاه در دربار و دیوان حضور داشت. اما، چنان که در *تاریخ یزدی* می‌خوانیم، چه در سفر چه در حضر، ملأجلال هم‌راه شاه بود، زیرا ملأجلال با پیش‌بینی‌های خود شاه را از خطرها بر حذر می‌داشت. بر این اساس، حتی اگر ملأجلال در سخنان خود گرفتار اغراق‌هایی - نظیر آن‌چه در بالا بدان اشاره شد - گردیده بود که دور از واقعیات تاریخی باشد، چه بسا خواننده امروزی نیز او را چندان زیر سؤال نمی‌برد، زیرا در وهله اول او منجم است نه مورخ. در حالی که اسکندربیک منشی چنین شرایطی را نداشت و اگر اغراق‌های ادیبانه‌ای هم از او در لابه‌لای گزارش‌هایش برای خوشایند شاه مشاهده شده باشد، حساسیت خوانندگان به تاریخ‌نویسی او بیش‌تر است، زیرا او منشی درباری بود که از همان آغاز مقصودش تاریخ‌نویسی بوده است.

۹. بررسی تطبیقی موضوع نجات جان شاه‌عباس در ۱۰۰۱ ق

از جمله موضوع‌های مشترکی که درباره شاه‌عباس اول در هر دو کتاب روایت شده نجات جان شاه‌عباس در ۱۰۰۱ ق است. در *تاریخ عباسی* این واقعه چنین روایت شده است:

و ستاره‌ای در این ایام پدید آمد که منتج تغییر و تبدیل پادشاه عصر بود. مقارن این حال، یوسفی ترکش دوز و برادرش در الحاد تصانیف داشتند آوردند. رأی این پیر غلام جلال منجم در علاج آن ستاره بر این قرار گرفت که شخصی را پادشاه می‌باید کرد و چون چند روزی پادشاه باشد او را باید کشت تا اثر آن ستاره ظاهر شده باشد و کار خود را کرده باشد. بناء علیه یوسفی را در پنج‌شنبه هفتم ذی‌قعدة پادشاه ساخته و کلب آستان علی را از پادشاهی معزول گردانیدند ... و در یک‌شنبه دهم همین ماه یوسفی ترکش دوز را به طالعی، که مقتضی بود، به قتل آوردیم و شاه دین‌پناه به طالع مسعود به تخت سلطنت نشست و من بعد هر چند تفحص و تجسس این ستاره کردند به نظر نیامد (همان: ۱۲۲).

در تاریخ عالم‌آرا این رویداد با تفصیل بیش‌تر چنین روایت شده است:

در این سال، منجمان القا کردند که آثار کواکب و قرانات علوی و سفلی دلالت بر افنا و اعدام شخص عظیم‌القدر از منسوبات آفتاب، که مخصوص سلاطین است، می‌کند و محتمل است که در بلاد ایران باشد و از زایجه طالع همایون استخراج نموده بودند که تربیع تحسین در خانه طالع واقع شده، اختر طالع در حضيض زوال و وبال است و مولانا جلال‌الدین محمد منجم یزدی، که در این فن شریف سرآمد زمان و در استدالات احکام نجومی مقدم اقران است، آن نحوست را بدین تدبیر دفع نمود که حضرت اعلی در آن سه روز، که معظم تأثیر قران و تربیع تحسین است، خود را از سلطنت و پادشاهی خلع نموده، شخصی از مجرمان را، که قتل بر او واجب شده، به پادشاهی منسوب سازند ... و بعد از سه روز آن مجرم را به شحنة نحس اکبر قران و جلاد حادثه دوران سپارند که به قتلش پردازد (اسکندربیک منشی، ۱۳۷۷: ۲/۷۴۶)

در ادامه، اسکندربیک منشی به گفت‌وگوی مستقیم یوسفی ترکش دوز (شخصی که از میان مجرمان برای این برنامه انتخاب شد) با ملأجلال اشاره می‌کند. البته، همان گونه که از کتاب تاریخ عباسی این واقعه نقل قول شد، به این گفت‌وگو اشاره‌ای نشده و آن این‌که قبل از اجرای این حکم، یوسفی، در حالی که بر اسب سوار بوده، مولانا جلال منجم را می‌بیند و به او می‌گوید: «ای حضرت ملأ، چه به خون ما کمر بسته‌ای ... تا غایت هیچ حکمی از این پادشاه مصنوع صادر نگشته، چون شما را ساعی قتل خود می‌دانند». سپس، ملأجلال را به اعدام از سوی شاه تهدید می‌کند. در این‌جا اسکندربیک جلال منجم را به ساده‌لوحی و خوش‌باوری متهم می‌کند و می‌گوید:

جناب مولانا را از ساده‌لوحی اضطرابی عظیم دست داده در آن سه روز به تفرقه خاطر گذرانید (همان: ۷۴۷).

شهین فارابی و مهری ادیسی ۱۰۳

در خاتمه، اسکندربیک این پیش‌بینی نجومی ملأجلال و نجات جان شاه‌عباس را در واقع خواست و اراده الهی می‌داند و می‌گوید:

به اعتقاد ظاهرینان عالم صورت اثر، آن وبال بدین تدبیر مندفع گردید، اما در نظر خلوت‌گزینان عالم معنی و آگاه‌دلان علوم باطن ظهور داشت که دافع این گونه وبال جز اقبال بی‌همال شهریار نیست (همان: ۱۷۴۸ / ۳).

ملأجلال از این ماجرا چنین برداشتی ارائه نمی‌دهد، زیرا در این صورت طالع‌بینی و پیش‌بینی‌های نجومی خود را زیر سؤال می‌برد. حتی اگر به خواست و اراده الهی در امور دنیوی و از جمله آینده‌نگری‌های نجومی خود اعتقاد داشت، چنین سخنی را به رشته تحریر در نمی‌آورد.

نکته‌ای که از این جریان به ذهن خواننده می‌رسد و مؤید اهمیت و اعتبار منجم و تأثیر پیش‌بینی‌های او در شاه است این است که یوسفی ترکش‌دوز، که برای اجرای این مأموریت انتخاب شد، یک نقطوی ملحد بود که در حبس به سر می‌برد. شاه، که همواره کینه نقطویان را به دل داشت، چگونه می‌توانست به سخن منجم خود (ملأجلال) مبنی بر تفویض سه‌روزه سلطنت خود به یک نفر نقطوی راضی باشد. آیا شاه مطمئن بود که این کناره‌گیری او از سلطنت کوتاه‌مدت و موقتی و فقط نوعی دفع بلا از جان اوست و هیچ نقشه سیاسی دیگری مانند کسب قدرت توسط نقطویان را در پی نخواهد داشت؟ در مجموع، پذیرش این برنامه توسط شاه، نشان‌دهنده اطمینان بسیار زیاد شاه به سخن ملأجلال منجم است؛ در حالی که اسکندربیک منشی فقط این واقعه را در کمال صحت گزارش کرده است، بی آن‌که خودش هم چون ملأجلال در این ماجرا نقشی داشته باشد.

۱۰. بررسی تطبیقی موضوع سفر پیاده شاه‌عباس از اصفهان به مشهد

یکی دیگر از وقایعی که به طور مشترک هم در تاریخ عالم‌آرا هم در تاریخ عباسی مطرح شده سفر پیاده شاه‌عباس از اصفهان به مشهد در ۱۰۱۰ ق، یعنی پانزدهمین سال پادشاهی او، بود.

چون حضرت اعلی شاهی ظل‌اللهی نذر فرموده بودند که یک مرتبه از دارالسلطنه اصفهان پیاده به زیارت روضه مقدس مطهر حضرت امام‌الجن و الانس روند، در این سال اراده خاطر اشرف به آن متعلق گشت، آن نذر را به وفا رسانیده، بدان سعادت عظیمی فایز گردند (اسکندربیک منشی، ۱۳۷۷: ۲ / ۹۸۲).

او تأکید می‌کند که چون این نذر مربوط به خود شاه بود، شاه احدی را به پیاده رفتن تکلیف نکرد. در این سفر مولانا جلال‌الدین یزدی، که به قول اسکندریک «عمدةالمنجمین» بود، همراه شاه مأمور تعیین ثبت مسافت میان هر منزل‌گاه تا منزل‌گاه بعدی بود. اسکندریک، مطابق محاسبه ملأجلال، می‌نویسد که جمع مدت طول سفر شاه از اصفهان تا مشهد ۲۸ روز بود.

در خاتمه، اسکندریک این سفر شاه را با سفر پیاده هراکلیوس از قسطنطنیه تا بیت‌المقدس مقایسه می‌کند و به نقل از میرخواند می‌نویسد:

در *روضه‌الصفها* مستور است که از قیصره روم هرقل ... نذر کرده بود که از قسطنطنیه، که دارالملک او بود، برهنه‌پای و پیاده به طواف بیت‌المقدس رفته، در هنگام ایفای نذر هر روز فراشان و خدمت‌کاران در راه فرش‌های زیبای ملون گسترانیده، گل‌ها و ریاحین بر روی آن می‌ریختند و او به طریق سیر با ندما و هم‌صحبتان قدمی چند می‌نهاد تا آن‌که بیست‌روزه راه را تا دو ماه به این طریق طی کرد و این‌جا آبله‌پای قدم بر خاک نهاده ارتکاب به انواع مشقت و صعوبت راه نموده از منزل متعارف بازنمی‌ماندند (همان: ۹۸۴).

منجم نیز این گزارش را مختصرتر و ساده‌تر می‌نویسد:

و چون نواب کلب آستان علی نذر شرعی فرموده بودند که از مقرر سلطنت پیاده به زیارت امام‌الجن و الانس ابوالحسن علی بن موسی‌الرضا، علیه و علی آبائه السلم، بروند، در پنج‌شنبه پانزدهم ربیع‌الاول به نذر وفا نموده، پیاده متوجه شدند و مقرر فرمودند که این راه را با مهتر سلیمان با دو کس دیگر طناب زنند تا مسافت هر منزل معلوم شود (یزدی، ۱۳۶۶: ۲۰۶).

در این‌جا ملأجلال محاسبات خود را، طبق دستور شاه، با عنوان «نکته» چنین ثبت می‌کند:

نکته: معلوم باشد که هر طناب پنجاه ذرع اصفهان است؛ هشتاد ذرع شرعی و فرسخی و یک‌صد و پنجاه طناب است. چنان‌چه فرسخی هفت‌هزار و پانصد ذرع اصفهان باشد و دوازده‌هزار ذرع شرعی (همان).

سپس، مسافت‌های این مسیر را به‌ترتیب از اصفهان تا رباط قاضی عماد از آن‌جا تا کاروان‌سرای سردهن و ... به طور دقیق بر اساس واحد ذرع و طناب و فرسخ تعیین کرده است؛ به طوری که مجموعاً ۳۸ منزل‌گاه را تا مشهد به‌ترتیب نام می‌برد و طول مسیر هریک را با منزل‌گاه بعدی برمی‌شمرد. در خاتمه می‌نویسد:

چنان‌چه از اصفهان تا مشهد مقدس یک‌صد و نود و نه فرسخ و هشتاد و یک طناب است و بیست و پنج ذرع (همان: ۲۰۶، ۲۰۷).

در خاتمه، به محض ورود شاه به مشهد، ملأجلال ابیاتی را که فی البداهه از ذهن خود سروده بود به تحریر کشید و از همین جا معلوم می‌شود که او، علاوه بر شغل منجمی و تاریخ‌نویسی، تا حدودی طبع شعر هم داشته است.

با مقایسه این دو گزارش می‌توان چنین برداشت کرد که ملأجلال یزدی چون در این سفر با سیمت منجم در رکاب شاه بود و مأمور تعیین و ثبت فاصله شهرهای واقع در طول مسیر برای شاه بود، بیش از این مجال برای شرح و بسط این مسئله ندارد، اما اسکندر بیگ چون منشی بود و صرفاً در دیوان کار می‌کرد، تاریخ‌نویسی او از این واقعه بر اساس شنیده‌هایش از شخص شاه یا از شخص ملأجلال بوده است. به همین دلیل، چون محاسبات طول مسیر شهرها را خودش انجام نمی‌داده، به جای این اعداد و ارقام، ماجرا را با قلمی ادیبانه و منشیانه و بیش‌تر از منظر عظمت شرح می‌کند، زیرا، همان‌طور که در نقل قولش مشاهده شد، آن پیاده‌روی معنوی و خالصانه شاه را با پیاده‌روی مقدس هراکلیوس به قسطنطنیه مقایسه می‌کند؛ در حالی که چون ملأجلال گزارشش را در جریان سفر و در همان لحظه ثبت کرده، مجال برای این توصیفات ادیبانه نداشته و اساساً چون منجم است، اگر هم مجال می‌داشت، تاریخ‌نویسی او نمی‌توانست رنگ ادیبانه و منشیانه داشته باشد.

۱۱. بررسی تطبیقی قیام خان احمد گیلانی

آخرین موضوعی که در این نوشتار به طور مشترک مقایسه تطبیقی می‌شود موضوع قیام خان احمد گیلانی است. خان احمد آخرین فرد از خاندان حکومتی آل کیا در ناحیه بیه پیش گیلان بود که در مقابل سپاه صفوی به مقابله پرداخت، اما با وجود مقاومت زیاد عاقبت مغلوب شد و از طریق شروان و دربند به عثمانی پناهنده شد. اهمیت این شخصیت از آن رو است که با مغلوب شدن و سپس خروج او از ایران حکومت آل کیا در شرق گیلان سقوط کرد و با سقوط این حکومت محلی همه نواحی گیلان، که از زمان ظهور اسلام تا دوره صفویه، یعنی حدود ده قرن در اختیار حکام محلی بود، به تصرف حکومت مرکزی درآمد و به عمر حکومت‌های محلی در گیلان خاتمه داده شد (اسکندر بیگ منشی، ۱۳۷۷: ۲ / ۶۹۹ - ۷۰۴).

خان احمد گیلانی کسی بود که در زمان حکومت اسماعیل دوم در قلعه اصطخر زندانی بود، اما بعد از فوت اسماعیل او را آزاد کردند و با او با احترام بسیار رفتار شد و خواهر شاه را به عقد ازدواج او درآوردند و دارایی و حکومت گیلان بیه پیش را به وی ارزانی داشتند (یزدی، ۱۳۶۶: ۴۲، ۴۳).

در ۹۹۹ ق ملّاجلال مأمور خواستگاری دختر خان‌احمد برای صفی‌میرزا، فرزند شاه‌عباس، شد. اما، همین که خان‌احمد این خبر را شنید آزرده‌خاطر شد و وقتی شاه‌عباس علت را از ملّاجلال پرسید، وی با سخنان خود، از جمله این‌که «قطع نظر از دختری خان‌احمد، او دختر عمه شماس است و دختر دختر شاه جنت‌مکان شاه‌طهماسب است، در عراق یک آدمی زاده از ترک و تاجیک و سید و فاضلی نبود که کنیزی به طلب این نوع امر جلیل‌القدر می‌بایست فرستاد فی‌الواقع بد نکرده و ...»، شاه را مجاب و قانع کرد (همان: ۱۰۸). وقتی ملّاجلال هم‌راه با یک هیئت متشکل از بیست تفنگچی عازم این مأموریت شد، نخست تصور کرد که خواستگاری یک نقشه است، زیرا خطاب به او گفت:

«ملّاجلال به بازی دادن من آمده یا به بازی دادن لشکر من؟» [و او هم] در جواب گفت:

«به خیرخواهی شما آمده‌ام» (همان: ۱۰۹).

سرانجام، این خواستگاری انجام شد و در روز دوشنبه ۲۶ رجب ۹۹۹ ق صیغه عقد جاری شد (همان).

اسکندریک در *عالم‌آرای عباسی*، با وجود این‌که سعی می‌کند رویدادهای دوره شاه‌عباس و نقش ملّاجلال را به تفصیل بنویسد، هیچ اشاره‌ای به این جریان و نقش ملّاجلال در آن نکرده است. هرچند منابع دیگری هم‌چون *تقاویة‌الآثار*، اثر افوشته‌ای نطنزی، به کلی نقش ملّاجلال را در این جریان منکر می‌شوند.

ملّاجلال بر آن است که خان‌احمد در تحریک سپاه عثمانی برای حمله به خاک ایران در ۱۰۰۰ ق نقش داشته است. او می‌نویسد:

در این اثنا، از جماعت شیروانی شنیدند که خواجه حسام‌الدین لنگرودی، که بر منصب امیرالامرای احمد گیلانی منصوب بود، به جانب شیروان از راه دریا آمده متوجه استانبول شد ... و از جانب گیلان آن جمع را با لشکر گیلان از راه گیلان به قزوین روم و لشکر رومیه که در تبریزند از آن طرف به جانب قزوین آیند و خانه‌های پادشاهی که در قزوین است قلعه ساخته بدو می‌سپارم و عهده آذوقه یک‌ساله این لشکر بر ماست (همان: ۱۱۵).

اسکندریک درباره نقش خان‌احمد در تحریک سپاه عثمانی برای حمله به خاک ایران اشاره‌ای کرده است و اشارات او تا حدود زیادی با آنچه ملّاجلال آورده مشابهت دارد:

خان‌احمد ... از جاده اخلاص منحرف گشته، خواجه حسام‌الدین وکیل خود را از راه شیروان به استانبول نزد خواندگار روم فرستاده، به او توسل جسته، عرض نموده بود که ولایت گیلان ملک موروثی من است و به طیب نفس پیشکش دودمان آل عثمان می‌نمایم و اگر از شیروان فوجی از عساکر رومیه را از راه دریا به لاهیجان فرستند، قلعه لاهیجان را

شهین فارابی و مهری ادیسی ۱۰۷

به تصرف ایشان می‌دهم و از آنجا به قزوین اندک راهی است و تسخیر عراق به سهولت دست می‌دهد (اسکندریک منشی، ۱۳۷۷: ۲/ ۷۰۰).

در کتاب *تقاوة الآثار* به نمونه‌هایی از نامه‌های تبادل‌شده میان سلطان عثمانی و شاه عباس صفوی اشاره شده که در *تاریخ عالم‌آرای عباسی* و *تاریخ عباسی* هیچ اشاره‌ای به این نامه‌ها نشده است. در یکی از این نامه‌ها، که به شاه نوشته شده، به نقش سیاسی خان‌احمد در روابط ایران و عثمانی اشاره شده است (افوشته‌ای نطنزی، ۱۳۵۰: ۴۶۷). خان‌احمد در ۱۰۰۳ ق از استانبول به بغداد رفت و تا ۱۰۰۵ ق، که درگذشت، در آنجا ماند (اسکندریک منشی، ۱۳۷۷: ۲/ ۷۲۲-۷۲۶؛ یزدی، ۱۳۶۶: ۱۱۵).

۱۲. نتیجه‌گیری

تاریخ عباسی و *تاریخ عالم‌آرای عباسی* هر دو از تاریخ‌های مهم روزگار شاه‌عباس اول‌اند که نویسندگان آن‌ها به ترتیب ملّاجلال یزدی (منجم دربار) و اسکندریک ترکمان (منشی دربار) تواریخ خود را برای شاه نوشته‌اند. این دو مورخ با وجود این‌که در یک دوره زمانی می‌زیسته و تاریخ خود را نوشته‌اند، به نظر می‌رسد نگاه، توجه، و درکی یکسان از رویدادها نداشته‌اند. نوع موضوعاتی که در کتب آن دو ثبت شده تا حد زیادی از یکدیگر متفاوت است و نویسندگان هر دو اثر در موضوعات مشترک انگشت‌شمار نیز جزئیات گوناگونی آورده‌اند.

این امر تا حدود زیادی ناشی از میزان و کیفیت دانش تاریخ‌نگاری و ویژگی‌های شغلی آن‌هاست. در استدلال اثبات این فرضیات می‌توان چنین گفت که ملّاجلال منجم، با وجود نگارش *تاریخ عباسی*، مورخ نیست، اما اسکندریک با سمت منشی و مورخ رسمی دربار، که نزد استادان برجسته زمان خود برای دست‌یابی به این مقام آموزش‌های ویژه‌ای دیده، دارای درک، شیوه، و دیدگاه‌های تاریخی خاص است. نکته دیگر فرضیه، میزان و کیفیت دانش تاریخ‌نگاری و تأثیر آن در تفکر تاریخی آن‌هاست. گزارش‌های ملّاجلال تماماً بر پایه مشاهدات اوست و در اخباری که بر پایه مسموعات نگاشته معمولاً نام راوی و منابع تاریخی وی ناپیدا است. در حالی که اسکندریک در مقدمه *تاریخ عالم‌آرا* از منابع اطلاعات خود یاد می‌کند و سبک تاریخ‌نویسی خود را متأثر از آن‌ها می‌داند.

بدین ترتیب، می‌توان به این جمع‌بندی رسید که ملّاجلال، به دلیل اشتغال به شغل منجمی، قواعد مرسوم در تاریخ‌نویسی این دوره را به‌درستی رعایت نکرده و در مقایسه با

اسکندربیک از دانش تاریخی اندکی بهره‌مند بوده است. با این حال، تاریخ عباسی، با وجود حجم اندک، گاه حاوی مباحث منحصر به فردی است که تاریخ عالم‌آرا، با وجود حجم زیاد، فاقد آن است. در مجموع با وجود نقاط ضعف و قوتی که در تاریخ عباسی به لحاظ تاریخ‌نگاری وجود دارد، به دلیل روزنگاری وقایع، هر چند به صورت مختصر، و نیز ارائه آمار و ارقام دقیق در برخی موارد، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

منابع

- اسکندربیک منشی (۱۳۱۷). ذیل تاریخ عالم‌آرای عباسی، به کوشش احمد سهیلی خوانساری، تهران: اسلامیه.
- اسکندربیک منشی (۱۳۷۷). تاریخ عالم‌آرای عباسی، تصحیح محمداسماعیل رضوانی، ج ۳، تهران: دنیای کتاب.
- افوشته‌ای نطنزی، محمود بن هدایت‌الله (۱۳۵۰). تقاوة‌الآثار، تصحیح احسان اشراقی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- براون، ادوارد (۱۹۳۰). تاریخ ادبی ایران، کمبریج: ترجمه علی پاشا صالح.
- بهار، محمدتقی (۱۳۷۰). سبک‌شناسی، تهران: امیرکبیر.
- حسینی قمی، قاضی میراحمد (۱۳۵۲). گلستان هنر، به کوشش احمد سهیلی خوانساری، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- خطیبی، ابوالفضل (۱۳۷۷). «اسکندربیک منشی»، در دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۸، تهران: مرکز دایرةالمعارف اسلامی.
- سیوری، راجر (۱۳۸۰). در باب صفویان، ترجمه رمضان علی روح‌اللهی، تهران: مرکز.
- کوبین، شعله (۱۳۸۷). تاریخ‌نویسی در روزگار فرمانروایی شاه‌عباس صفوی، ترجمه منصور صفت‌گل، تهران: دانشگاه تهران.
- گروهی از نویسندگان (۱۳۶۱). تاریخ‌نگارش در اسلام، تهران: نیما.
- مصدق رشتی، علی‌اصغر (۱۳۷۹). «خانان منجم یزدی و تاریخ‌نگاری دوره صفوی»، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، ش ۳۷ و ۳۸.
- ملّاکمال (۱۳۳۴). تاریخ ملّاکمال، اراک: دهگان.
- منزوی، احمد (۱۳۴۰). فهرست نسخه‌های خطی، ج ۶، تهران: دانشگاه تهران.
- نصیری، محمدرضا (۱۳۸۶). متون تاریخی فارسی ۲، تهران: دانشگاه پیام نور.
- یزدی، جلال‌الدین منجم (۱۳۶۶). تاریخ عباسی، به کوشش سیف‌الله وحیدنیا، تهران: وحید.

Donzel, Evan (1990). 'Iskandarbeg', *Encyclopedia of Islam*, Leiden.

MonschiIskandar, Beg (1978). *History of ShahAbbas the Great (Tarikh-e Alamara-ye Abbas)*, trans. Roger Savory, 3 vols., Persian Heritage Series No.28, Boulder, Colo: Westview Press.